

بررسی و نقد آراء وهابیت در انتساب  
عنوان شرک به شیعه از منظر قرآن  
کریم

## بررسی و نقد آراء وهابیت در انتساب عنوان شرک به شیعه از منظر قرآن کریم

وهابیت، مذهب جدیدی است که هدف ظاهری آن عبارت است از اخلاص در توحید و جنگ با شرک و بت پرستی، ولی واقعیت این هدف را تأیید نمی کند. وهابیان قائل به جنگ با دیگر فرق و مذاهب اسلامی هستند و با استناد به آیه «فَاتْلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا يَأْيُومُ الْآخِرِ...» (توبه، 29) مدعی اند که این فرق و مذاهب یا باید به آئین وهابیت درآیند و یا جزیه دهند. آنان مخالفان خود را متهم به کفر و شرک می کنند جان، مال و ناموس بقیه را حلال می دانند. از دیدگاه وهابیان، مرتکب کبیره کافر است و هر کس از آنان در جنگ کشته شود، به بهشت می رود. وهابیان، آیات قرآنی وارده پیرامون شرک و کفر را بر مسلمانان مخالف خود منطبق می کنند. در این مقاله پس از مفهوم شناسی «شرک»، «توحید» و «کفر» ضمن بیان ادعای وهابیت و استدلال های آنان، با استناد به قرآن کریم و کتاب های معتبر اهل سنت و مورد قبول وهابیت، به نقد و بررسی مبانی آن ها پرداخته و به این نتیجه رسیده که بسیاری از عقاید و فعالیت های این گروه بر پایه مغالطه واقع شده است.

### مقدمه

یکی از حربه ها و روش های مقابله با اسلام و رخنه در صفوف مسلمانان تحریف حقایق دین و واژگونه کردن اهداف و مقاصد نهایی تعالیم مقدس اسلام می باشد. این حربه و ترفند در قالب ساختن و پروردن فرقه های جدید برای قشرهایی از مسلمانان در مناطق و محدوده های مناسب و سپس ترویج و گسترش آن در جهان اسلام چهره می نماید! «وهابیت» یکی از این فرقه های ساختگی است که با مهارت تمام توسط استعمار بنیان نهاده شد. (قریب گرگانی، 177).

اهدافی که استعمارگران از ساختن مسلک وهابیت دنبال می کردند، عبارت بود از: بدعت گذاری در دین با تحریف حقایق و احکام اسلامی، خنثی کردن تعالیمی چون جهاد و مبارزه، بی درنگ کردن وجهه سیاسی و اجتماعی اسلام و خلاصه کردن دین و دین باوری در نماز و ذکر و عبادت، ناموجه جلوه دادن تجمع در اماکن مقدسه و زیارتگاه ها به عنوان یکی از نمودها و پایگاه های وحدت و قدرت سیاسی مسلمانان و تخریب آن ها به عنوان مظاهر شرک و گمراهی. (فتح آبادی، 1375).

### پیشینه

درباره پیشینه این بحث باید گفت این موضوع به طور کامل و شفاف بررسی و نقد نشده است؛ در برخی از کتاب ها و مقالات تنها اشاره ای به این بحث شده است. از کسانی که به تفصیل به این بحث پرداخته، «حسن السقاف» است. او در کتاب «شرح العقیده الطحاویه» به تفصیل این مبانی وهابی را به نقد کشیده است. همچنین شیخ جعفر سبحانی درباره این موضوع کتابی با عنوان «التوحید و الشرک فی القرآن الکریم» نگاشته که در آن مبانی اندیشه وهابی را مورد ارزیابی قرار داده است. باید توجه داشت که با پیشرفت علوم و ارتباطات، مذهب تشیع، ضمن ترویج آراء و اندیشه های الهی خود از حالت دفاعی درآمده، با نقادی و طرح سؤالات اساسی

مذهبی ساختگی چون وهابیت را در چالش فکری قرار داده است.

## مفهوم شناسی شرک و کفر در نظر وهابیان

خطرناک ترین چیزی که ابن تیمیه، بنیانگذار فکری وهابیت، در آغاز دعوت خویش مطرح ساخت، متهم ساختن مسلمان به کفر و شرک بود.

او رسماً اعلام کرد: هر کس کنار قبر پیامبر(ص) یا یکی از افراد صالح بیاید و از آنان حاجت بخواهد، مشرک است. پس واجب است چنین شخصی را وادار به توبه کنند و اگر توبه نکرد، باید کشته شود: «من یأتی إلی قبر نبیّ أو صالح و یسأله حاجته و یستنجده... فهذا شرکٌ صریحٌ، یجبُ أن یُستتابَ صاحبُه، فإن تاب و إلا قُتل» (ابن تیمیه، 156). وهابیان شرک را به سه گونه تقسیم می کنند:

یک گونه «شرک در ربوبیت» است که خود دو بخش می پذیرد: «شرک تعطیل» که کسانی چون فلاسفه، عرفا، غلات جهمیه و قرامطه در ذیل آن قرار می گیرند و این، بدترین انواع شرک است. (سلیمان بن عبدالله بن محمد، 27)؛ و «شرک بدون تعطیل» که کسانی چون نصاری و مجوس و همچنین «غلات قبر پرست»! که برای روح اولیا توان تصرف قائل اند را شامل می شود. (سلیمان بن عبدالله بن محمد، 28).

گونه دیگر شرک در توحید اسماء و صفات است که شامل تشبیه خالق به مخلوق می شود! گونه سوم شرک در توحید عبادت است که به دو نوع تقسیم می شود: یک نوع آنکه کسی یا چیزی غیر خدا را بخواند و از او مانند خدا طلب شفاعت نمایند و نسبت به او مانند خدا خوف و رجا داشته باشند و این نوع، شرک اکبر است. نوع دیگر، شرک اصغر است که به ریا و خودنمایی و مانند آن اطلاق می شود. (سلیمان بن عبدالله بن محمد، 28-29) تردیدی نیست که «شرک» نیز مانند توحید مفهومی کاملاً مشخص و تعریفی روشن و بی ابهام دارد و آن همانا شریک دانستن مخلوقی با خداوند یکتا در آفرینش، تشریح و تدبیر جهانیان است؛ چیزی که دامن عموم مسلمانان از آن پاک و پیراسته می باشد. (علی بابایی آریا، 21؛ سیدحسین دشتی، 3/ 863؛ غلامحسین مصاحب، 2/ 1466؛ بهاءالدین خرمشاهی، 298).

### 1. توحید ربوبی:

عبدالوهاب در نامه ای به عبدالله بن سحیم می نویسد: «توحید ربوبی آن است که خداوند سبحان، در خلق و تدبیر از ملائکه و انبیا و موجودات دیگر متفرد است؛ و این حقی انکارناپذیر است. اما انسان با این اعتقاد مسلمان نمی شود؛ چرا که اکثر مردم نسبت به این مسئله معترفند. (سعید، 79) آنگونه که در قرآن آمده است: «و لئن سألْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» (عنکبوت، 61)؛ «قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أَمَّنُ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ .. فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ» (یونس، 31)». (سعید، 79) در حقیقت توحید ربوبی، وحدت و یگانگی خداوند در عمل، خلق، تدبیر و تصرفات است. (یاسینی، 33).

### 2. توحید الوهی:

محمد بن عبدالوهاب توحید الوهی را اینگونه شرح می دهد: «توحید الوهیت آن است که جز خدا پرستیده نشود، نه هیچ ملک مقربی و نه هیچ نبی مرسلی. در زمان بعثت پیامبر(ص) نیز مردم جاهلی چیزهایی را همراه با خدا می پرستیدند. از جمله کسانی بودند که بت ها را می پرستیدند، یا عیسی و ملائکه را عبادت می کردند و پیامبر آن ها را از این اعمال نهی کرد و به آنان ابلاغ کرد که خداوند او را فرستاده تا تنها «الله» را به یگانگی بپرستند و هیچ کس را جز او نخوانند. پس هر کس از او اطاعت کند و خدا را یگانه شمارد، ناچار شهادت داده است که خدایی جز الله نیست.» (سعید، 80-79) توحید الوهی آن است که تمامی صور عبادت انسان

باید مختص خدا باشد. محمد(ص) شایسته عبادت نیست، بلکه رسولی است که باید تبعیت شود. (یاسینی، 33).

### 3. توحید اسماء و صفات:

این قسم از توحید با خصوصیات و صفات خداوند سرو کار دارد و در بردارنده اعتقاد به صفات خداوند می باشد که در قرآن آمده است. مانند: «الرحمن الرحیم» (فاتحه، 1) «واحد» (ابراهیم، 52؛ کهف، 110؛ انبیا، 108؛...) «أحد» (اخلاص، 1)، «عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (طه، 5)، «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ مَا تَحْتَ الثَّرَى» (طه، 6).

به عقیده محمد بن عبدالوهاب، مرز شرک و توحید، ورود به حیطة توحید الوهی است: «مشرکینی که به دست پیامبر(ص) به قتل رسیدند، به توحید ربوبی اقرار کرده بودند... و رسول الله(ص) آنان را به خاطر عدم اعتقاد به توحید الوهی کشت؛ چرا که انسان با توحید ربوبی مسلمان نمی شود مگر آنکه همراه توحید الوهی شود» (حسین خلف، 172). «البته توحید الوهی و ربوبی هم ممکن است به صورت جداگانه ذکر شوند و هم ممکن است در هم ادغام شوند. مثلاً در آیات «الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ يَغَيْرُ حَقًّا إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبَّنَا اللَّهُ» (حج، 40) «قُلْ أَعْبُدُوا اللَّهَ أَعْبُدُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا» (احقاف، 13) ربوبیت همان الوهیت است.» (سعید، 92-93).

پس از این سخنان، محمد بن عبدالوهاب چنین نتیجه گیری می کند: «کسانی که به انبیا و اولیا متوسل می شوند، از آنان شفاعت می جویند و هنگام سختی ها آنان را می خوانند، در واقع عبادت کنندگان و پرستندگان همان انبیا و اولیا هستند... در توحید ربوبی این افراد خللی وارد نشده، اما توحید الوهی آنان از بین رفته؛ زیرا آنان عبادت مختص خدا را ترک کردند. و این مسئله در مورد زوّار قبور و متوسلان به آن ها که چیزی را از آن ها درخواست می کنند که جز خدا بر آن قادر نیست نیز صادق است.» (مرزوق، 97).

وی در نامه دیگری چنین می نویسد: «اینان از شرک نهی نمی کنند و به توحید امر نمی کنند، توحید آنان در حرف و گفتار است و نه در عمل و عبادت. توحیدی که رسولان آن را آوردند، جز در سایه توحید خالصانه میسر نمی شود، توحیدی که عبادت را تنها برای خدا در نظر داشته باشد بدون هیچ شریکی و این چیزی است که آن ها(متوسلان به انبیا) نمی دانند.» (حسین خلف، 188-189، در نامه به احمد بن عبدالکریم) و از همین جا است که پای تکفیر مسلمانان و مساوی قراردادن توسل و استغاثه با شرک به میان کشیده می شود. وهابیان در مورد صفات خداوند، به ظاهر نصوص(کتاب و سنت) بسنده می کنند و تفسیر و تأویل آیات را نمی پذیرند. حتی تأویل را کفر و کذب به خدا و رسول می دانند. البته تشبیه صفات خداوند به صفات مخلوقان را نیز قبول ندارند. از این رو است که آیاتی چون «بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ» (مائده، 64)، «وَ اصْنَعِ الْفُلْكَ يَا عَيْنِنَا» (هود، 37)، «وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا» (فجر، 22) و... را حمل بر ظاهر کرده و خدا را دارای اعضا می دانند و نشستن، ایستادن، خندیدن و صحبت کردن را در مورد خداوند صادق می دانند.

وهابیان در این مورد نیز آرای ابن تیمیه(دایره المعارف بزرگ اسلامی، 179) را پذیرفته اند. به اعتقاد ابن تیمیه، هیچ یک از این آیات تأویل بردار نیستند، اما البته برای اجتناب از تشبیه و تجسیم باید گفت کیفیت صفات به همان دلیل که خود قرآن فرموده «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (شوری، 11) مجهول است.

فقیهی در کتاب «وهابیان» ذیل عنوان موحد کیست؟ این گونه می نویسد: «به نظر وهابی ها هیچ انسانی نه موحد است و نه مسلمان، مگر اینکه اموری را ترک کند، از جمله:

1. به وسیله هیچ یک از رسولان و اولیاء پروردگار به خداوند توسل نجوید و هرگاه اقدام به این کار کند و بگوید: ای خدا! توسط پیامبرت محمد(ص) به تو متوسل می شوم که مرا مشمول رحمت خود قرار دهی، اینگونه افراد در راه شرک گام نهاده و مشرک می باشند.

2. زائران به قصد زیارت به آرامگاه رسول خدا(ص) نزدیک نشوند و بر قبر آن حضرت دست نگذارند و در آنجا دعا نخوانند و نماز نگذارند و ساختمان و مسجد بر روی قبر نسازند.

3. از پیامبر(ص) طلب نکنند اگر چه پروردگار، حق شفاعت را به پیامبراکرم(ص) داده است ولی از طلب آن نهی فرموده است. بر مسلمانان جایز است که بگویند: «یا الله! اشفع لی محمدا»: «پروردگارا! محمد(ص) را شفیع من قرار ده» ولی روا نیست که بگویند: «یا محمد! (ص) اشفع لی عندالله».

و کسی که از پیامبر طلب شفاعت کند، مانند این است که از بت ها شفاعت خواسته باشد.

4. باید هرگز به رسول خدا(ص) سوگند یاد نکند و او را ندا ننماید (یا محمد) و آن حضرت را با عبارت «سیدنا» توصیف نکند و الفاظی از قبیل: بحق محمد و... بر زبان جاری نسازد. (فقیهی، 141 و 142).

زمانی که محمد بن عبدالوهاب به توحید دعوت می کرد هر کس (توحیدی را که او می گفت) قبول می کرد خون و مالش سالم می ماند وگرنه خون و مالش حلال و مباح بود، جنگ هایی که وهابیان در نجد و خارج از نجد از قبیل یمن و حجاز و اطراف سوریه و عراق می کردند، بر همین پایه و اساس بود. هر شهری که با جنگ و غلبه بر آن دست می یافتند، بر ایشان حلال بود. اگر می توانستند آن را جزو متصرفات و املاک خود قرار می دادند و الا به غنایمی که به دست آورده بودند، اکتفا می کردند. «حافظ وهبه، 341) و کسانی که اظهار اطاعت می نمودند، باید به پذیرفتن دین خدا و رسول(آن طور که شیخ محمد می گفت) با او بیعت می کردند و اگر با او به مقابله برمی خواستند، باید کشته می شدند و اموالشان تقسیم می شد؛ طبق این رویه از اهالی یک قریه در مشرق احساء، به نام فصول، سیصد مرد را به قتل رساندند و اموالشان را به غنیمت بردند و در ناحیه غریمیل نزدیک احساء به همین نحو رفتار کردند. (صلاح الدین مختار، 1/ 51).

#### بررسی

وهابی ها، این گروه تندرو، به محض اینکه مسلمانی طبق فقه و اجتهاد خودش عمل می کند و با آن ها هم عقیده نمی شود، او را متهم به شرک و کفر و خروج از دین می کنند و چنین بدعت و ضلالت و خلاف شرف و عقل و انسانیت را مرتکب می شوند و او را از دم تیغ می گذرانند؛ در حالی که این عمل آن ها برخلاف قرآن کریم است که خداوند فرموده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا» (نساء، 94).

«ای کسانی که ایمان آورده اید، چون در راه خدا سفر می کنید [خوب] رسیدگی کنید و به کسی که نزد شما [اظهار] اسلام می کند، مگویید تو مؤمن نیستی.»

منشأ تهمت شرک به شیعه، حرف ابن تیمیه و بن باز است که گفته اند: صدا زدن و خواندن اموات شرک و کفر است: «و دعا الاموات... من الشرک بالله و الکفر به». (ابن تیمیه، 12؛ عبدالله بن باز، 18) این سخن باطل است؛ زیرا ملاک اسلام و مسلمان بودن تنها گفتن شهادتین است، یعنی کسی که شهادتین را به زبان جاری کرد، مسلمان است و جان و مالش محترم می باشد و به این چیزها از اسلام خارج نمی شود. همچنان که روایتی از حضرت رسول(ص) در صحیح بخاری آمده که:

حَدَّثَنَا نَعِيمٌ قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ الْمُبَارَكِ عَنْ حُمَيْدِ الطَّوِيلِ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) «أُمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. فَإِذَا قَالُواهَا وَصَلُّوا صَلَاتَنَا، وَاسْتَقْبَلُوا قِبَلَتَنَا، وَذَبَحُوا ذَبِيحَتَنَا، فَقَدْ حَرَمْتُ عَلَيْنَا دِمَاؤَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا، وَ حِسَابِهِمْ عَلَى اللَّهِ» (البخاری محمد بن اسماعیل، 1/ 103؛ عبدالرحمن بن قدامه، 10/ 371؛ البهوتی، 3/ 36 و 36؛ ابن الاشعث السجستانی، 1/ 569؛ الثعلبی، 2/ 93؛ مسلم بن حجاج، 1/ 38).

«رسول الله (ص) فرمود: من مأمور شدم با مردم جنگ کنم تا بگویند: «لا اله الا الله» پس کسی که «لا اله الا الله» گفت، مال و جاننش مصون است مگر کاری کند که مستحق مجازات شود [مانند ظلم به غیر یا قتل نفس محترمه] و حساب او با خدا است.» وهابیان با مغالطه، شیعه را مشرک و بت پرستی معرفی می کنند و به آیه 3 سوره زمر استناد می کنند و می گویند: شما شیعیان که می گوید ما ائمه را واسطه قرار می دهیم مشرکان نیز بت ها را واسطه قرار می دانند.

«أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ» (زمر، 3).

«آگاه باشید آیین پاک از آن خداست و کسانی که به جای او دوستانی برای خود گرفته اند [به این بهانه که] ما آن ها را جز برای اینکه ما را هرچه بیشتر به خدا نزدیک گردانند، نمی پرستیم. البته خدا میان آنان درباره آنچه که برسر آن اختلاف دارند، داوری خواهد کرد. در حقیقت خدا آن کسی را که دروغ پرداز ناسپاس است، هدایت نمی کند.»

جواب آن ها را خود آیه داده است و فرق مشرکان را با شیعه با جمله «و ما نعبدهم» بیان فرموده است؛ زیرا می فرماید: مشرکان بت ها را «عبادت» می کرده اند و شرک آن ها به جهت عبادت کردن بت ها بوده است. ولی شیعیان هرگز غیر خدا را عبادت نمی کنند. در فقه شیعه همه اعمال باید با نیت «قربةً الى الله» باشد، مثلاً نماز باید «قربةً الى الله» خوانده شود و الا باطل است. روزه، حج، زکات، صدقات، نذر و سایر عبادات باید به قصد قربةً الى الله انجام شود و در غیر این صورت باطل است.

برای نمونه در شرط هشتم از شروط وضو در فقه شیعه، کلیه مراجع شیعی قصد قربت را شرط کرده اند: «حضرت امام خمینی: آن که به قصد قربت یعنی: برای انجام فرمان خداوند عالم وضو بگیرد و اگر برای خنک شدن یا به قصد دیگری وضو بگیرد، باطل است. زنجانی: برای خداوند عالم. سیستانی: آنکه به قصد قربت وضو بگیرد و کافی است به قصد امتثال امر خداوند باشد. بهجت (مسأله 285): به قصد قربت وضو بگیرد. مکارم: آن است که وضو را به قصد قربت یعنی برای خدا انجام دهد، بنابراین اگر به قصد ریا و خودنمایی یا برای خنک شدن بدن و مانند آن بگیرد، باطل است، ولی اگر تصمیم قطعی دارد که برای اطاعت فرمان خدا وضو بگیرد در ضمن می داند خنک هم می شود، ضرری ندارد و سایر مراجع عظام...»

### معیار شرک

معیار شرک چیست؟ و آیا می توان به سادگی هر کسی را مشرک دانست؟ برای رسیدن به پاسخ مناسب برای چنین سؤالاتی کافی است روایاتی که در منابع خود اهل سنت آمده، بررسی شود؛ برای نمونه: بخاری در خصوص شرک و عدم شرک اشخاص و اینکه معیار مسلمان شدن چیست، از پیامبر (ص) نقل کرده است: «قال رسول الله (ص) امرت ان اقاتل الناس حتى يقولوا: «لا اله الا الله» عصم مني ماله و نفسه الا بحقه و حسابه على الله» (بخاری، 1/ 392). همین روایت با سندهای مختلف در صحیح مسلم از رسول الله (ص) آمده است. (مسلم بن حجاج، 1/ 134 و 135).

ثانیاً در صحیح بخاری آمده است: پیامبر خدا(ص) در روز بدر دستور داد تا 24 نفر از بزرگان قریش را در چاهی از چاه های بدر بیندازند و عادت پیامبر(ص) این گونه بود که اگر بر یک قومی قالب و پیروز می شد، در همان جا، سه شبانه روز می ماند و در روز بدر نیز در روز سوم دستور داد که اسباب و اثاثیه اش جمع آوری شود و سپس با پای پیاده به راه افتاد و اصحابش نیز به دنبالش به راه افتادند و می پنداشتند که پیامبر(ص) می خواهد بعضی از کارهای عقب مانده اش را تکمیل کند تا اینکه در لبه چاهی که جسد مشرکان در آن انداخته شده بود، ایستاد و با ذکر نام و نام پدرشان، آنان(جسد مشرکان) را خطاب قرار داد: «ای فلانی پسر فلانی آیا خوش حال می شدید اگر از آل و رسولش اطاعت می کردید؟ ما آنچه را که پروردگارتان به ما وعده داده بود به حق یافتیم؟ آیا شما نیز آنچه را که پروردگارتان وعده داده بود، به حق یافتید؟» در این هنگام، عمر گفت یا رسول الله(ص) آیا اجساد را که روح و جانی ندارند، خطاب قرار می دهی؟ پیامبر(ص) در جواب گفت: قسم به پروردگارم که جانم در قبضه اوست، شما در شنیدن سخنانی که می گویم بهتر از آنان نیستید.»

در این روایت که حضرت رسول (ص) با مردگان جنگ بدر صحبت می فرماید، عمر اعتراض می کند و می گوید با اجساد بی روح سخن می گویی؟ حضرت در جواب می فرماید: آن ها شنواتر از شمایند.

می بینیم که حضرت آن ها را صدا می زند و خطاب به آن ها می فرماید: «السلام علیکم یا اهل القبور، یغفرالله لنا و لکم، انتم سلفنا و نحن بالاثر.»

از طرفی همه مسلمانان بالاتفاق در تشهد تمام نمازهایشان می گویند: «السلام علیک ایها النبى و رحمه الله...»

اگر خطاب یا رسول الله(ص)، یا علی(ع) و مانند این ها شرک باشد و صدا زدن اموات حرام و موجب شرک و کفر شود، پس-العیاذ بالله- این موضوع شامل حال پیامبر(ص) در جنگ بدر نیز می شود. در هر حال، صدا زدن مردگان، عبادت آن ها نیست. البته در برخی جاها گفته اند که اموات سلام زائر را می شنوند و خداوند روح آن ها را به آن ها باز می گرداند تا جواب سلام زائران خود را بدهند.

از انس روایت شده کفر در سه حالت به شخص قابل اطلاق است؛ انس نقل می کند، پیامبر(ص) فرموده است: «ثلاث من اصل الإیمان الکف عمن قال: لا إله الا الله لانکفره بذنب و لا نخرجه عن الإسلام بالعمل و الجهاد ماض منذ بعثنى الله إلی أن یقاتل آخر أمتی الدجال لا یبطله جور جائر و لا عدل عادل و الایمان بالاقدار»(عبدالرحمن بن قدامه، 10/ 371؛ بهوتی، 3/ 36 و 36؛ شوکانی، 8/ 30؛ سجستانی، 1/ 569؛ البیهقی، 9/ 156؛ موصلی، 7/ 288-287؛ سیوطی، 1/ 527؛ ثعلبی 2/ 93؛ سرخسی، 1/ 160).

سه چیز از اصل ایمان به حساب می آیند: 1) هر کس کلمه شهادت بگوید نباید نسبت کفر به او بدهیم و به واسطه کردارش او را از اسلام خارج نمائیم. 2) از روزی که خداوند پیامبر را مبعوث کرده، جهاد واجب شده است و تا زمانی که آخرین امت ایشان در برابر دجال جهاد می کند، ستم هیچ ستمکاری و عدالت هیچ عادل نمی تواند آن را باطل و از بین ببرد، 3) ایمان به قضا و قدر الهی.

تکفیر مسلمانان مخالف نصّ قرآن است

اسلام چیست؟ و مسلمان کیست؟ به چه کسی مسلمان گفته می شود و به تعبیر دیگر مرز ورود به جامعه اسلامی و خروج از آن چیست؟

بدون شک، کمترین درجه مسلمانی، اقرار و گواهی به وحدانیت خداوند تبارک و تعالی و رسالت

و پیامبری خاتم النبیین حضرت محمد مصطفی(ص) است، گرچه فقط زبانی باشد. با توجه به آیات ذیل می توان به تعریفی از اسلام و مسلمان رسید:

آیه اول: خداوند متعال در قرآن می فرماید: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» (حجرات، 14). «عرب های بادیه نشین گفتند: ایمان آورده ایم بگو: شما ایمان نیاورده اید، ولی بگویید: اسلام آورده ایم، چون هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است و اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید، چیزی از پاداش کارهای شما را فروگذار نمی کند، خداوند آمرزنده و مهربان است.»

راغب می نویسد: «الإسلام: الدخول فی السلم، و هو أن یسلم کلّ واحد منهما ان یناله من ألم صاحبه»؛ اسلام یعنی ورود در امنیت و آرامش، یعنی با پذیرش توحید و رسالت از آزار دیگری محفوظ باشد. (راغب اصفهانی، 1/ 421).

طبری می نویسد: اسلام شهادت و گواهی به وحدانیت خدا و یکتایی پروردگار و ایمان، سخن همراه با عمل است. (طبری، 26/ 182).

زمخشری می گوید: اسلام، ورود در امنیت و آرامش و خارج شدن از جنگیدن با مسلمانان است، که با شهادتین حاصل می شود، این مطلب از سخن خداوند به دست می آید که به گروهی از تازه مسلمان ها فرمود: « شما مسلمان هستید، ولی هنوز ایمان مرز دل های شما را فتح نکرده است.» در حقیقت اقرار زبانی اگر قلب را تسخیر نکند، اسلام است و اگر زبان و دل هر دو آن را پذیرا شدند، ایمان است. چرا که ایمان اعتقادی محکم، همراه با آرامش درونی است. (زمخشری، 4/ 376).

قرطبی می گوید: حقیقت ایمان همان تصدیق قلبی است، اما پذیرش اسلام یعنی باور ظاهری به آنچه پیامبر آورده است که همین مقدار برای حفظ جان کافی است. « و حقیقه الایمان التصدیق بالقلب و اما الإسلام فقبول ما أتى به النبی (ص) فی الظاهر، و ذلک یحقن الدم» (قرطبی، 16/ 299).

ابن کثیر گفته است: از این آیه استفاده می شود که ایمان، اخص از اسلام است که مذهب اهل سنت نیز همین است.

آیه 14 سوره حجرات دلالت می کند که این اعراب منافق نبودند، بلکه مسلمانانی بودند که ایمان در قلب آنان استوار نشده بود و مقامی فراتر از آنچه داشتند، ادعا کردند و به همین جهت خداوند آنان را تأدیب نمود.

و اگر آنان منافق بودند، با آنان برخورد به عمل می آمد و مفتضح می شدند، همان گونه که با منافقان در سوره براءت به عمل آمده است؟ قال ابن کثیر: وقد استفيد من هذه الایه الکریمه: أن الإیمان اخص من الاسلام، كما هو مذهب اهل السنه و الجماعه- إلى أن قال: فذل هذا علی ان هؤلاء الاعراب المذكورین فی هذه الایه لیسوا بمنافقین و إنما هم مسلمون لم یستحکم الایمان فی قلوبهم، فادعوا لأنفسهم مقاما اعلی مما وصلوا الیه، فادبوا فی ذلک.

ثم قال: و لو كانوا منافقین لعنفوا و فضحوا، كما ذکر المنافقون فی سوره براءه (ابن کثیر، 1607). آیه دوم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا» (نساء، 94).

سیوطی می نویسد: بزّار و دارقطنی و طبرانی از ابن عباس نقل می کنند که گفت: پیامبر اکرم(ص) گروهی را که مقدار هم در میان آنان بود، برای جنگ فرستاد، وقتی که به آن مکان و قبیله رسیدند، دیدند همه فرار کرده اند، مگر یک نفر که چون مال و ثروت زیادی داشته است، فرار نکرده بود تا نگاهش به جنگجویان مسلمان افتاد، شهادتین را بر زبان جاری کرد،



مقداد شمشیر کشید و او را کشت.

یکی از مسلمانان گفت: مردی را که گواهی به خدا داد، کشتی؟ من این کارت را به پیامبر گزارش خواهم کرد، پس از بازگشت محضر پیامبر آمدند و گفتند: ای رسول خدا(ص) یک نفر به خداوند اقرار کرد ولی مقداد او را کشت، فرمود: مقداد را صدا بزنید، فرمود: آیا کسی که لا اله الا الله گفت کشتی؟ فردای قیامت چه جوابی داری؟ پس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود.(سیوطی، 2/ 200؛ ابن کثیر، 1/ 552؛ ابن جوزی، 2/ 174؛ هیثمی، 7/ 9).

مخالف بودن تکفیر مسلمان با سنت پیامبر اکرم(ص)

با نقل چند حدیث از زندگی و سیره پیامبر(ص) حقیقت موضوع بیشتر روشن می شود.

1. بخاری از عبدالله بن عمر نقل می کند: رسول خدا(ص) فرمود: مأمور شده ام تا با مردم بجنگم تا بگویند: «اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله» و نماز را بخوانند، زکات بدهند، پس هرگاه این چنین کردند، از طرف من خون و مالشان محفوظ است، مگر حق اسلام که حسابشان بر خداست.(بخاری، 1/ 11).

2. انس بن مالک از رسول خدا نقل می کند: مأمور به جنگیدن با مردم هستم تا لا اله الا الله بگویند، هرگاه آن را بر زبان جاری کردند و مانند ما نماز خوانند و رو به قبله نماز خوانند و ذبح حیوانات را مانند ما انجام دادند، خون و اموال آنان بر ما حرام می شود، مگر حق خدا که حسابشان بر اوست.(بخاری، 102).

3. میمون بن سیاه از انس بن مالک پرسید: چه چیز خون انسان و مالش را حرام می کند: گفت: شهادت به یگانگی خدا و رو به قبله شدن و همانند ما نماز خواندن و خوردن گوشت حیوانی که ما آن را ذبح کرده ایم، پس چنین کسی مسلمان است و هر حقوقی مسلمان دارد، او هم دارد.(همان، 103).

4. انس بن مالک از رسول خدا(ص) نقل می کند: کسی که مانند ما نماز بخواند و به طرف قبله بایستد و از گوشت ذبح شده ما بخورد، پس او مسلمان است و در پناه خدا و رسول، عهد خدا را دوباره نشکنید.(همان، 102).

5. مسلم از اسامه بن زید نقل می کند: پیامبر اکرم(ص) ما را به جنگ قبیله ای فرستاد، هنگام صبح در میان قبیله حُرْمه از جُهینه بودیم، مردی از افراد قبیله را تعقیب کردم، گفت: لا اله الا الله، با نیزه او را از پا درآوردم، احساس کردم که کار بدی کرده ام و لذا به پیامبر گزارش دادم، فرمود: آیا کسی که لا اله الا الله گفت او را کشتی؟ عرض کردم: ای رسول خدا(ص) او برای حفظ جان و ترس از اسلحه آن را گفت. فرمود: مگر تو قلبش را شکافتی تا بدانی که صادقانه می گوید یا نه؟ پیامبر این سخن را مدام تکرار می کرد، آرزو کردم روزی از نو مسلمان شوم. سعد بن وقاص می گوید: من هیچ مسلمانی را نمی کشم تا ذوالبطن یعنی اسامه او را بکشد.

شخصی پرسید: مگر خداوند نفرموده است: بکشید کافران را تا فتنه ای نباشد و همه دین برای خدا باشد؟

سعد وقاص گفت: ما جنگ کردیم تا فتنه ای نباشد، ولی تو و یارانت جنگ می کنید تا فتنه باشد(مسلم، 1/ 67).

6. مسلم نیز از مقداد بن اسود نقل می کند: به رسول خدا(ص) عرض کردم: اگر شخصی از کفار با من درگیر شود و با شمشیر یکی از دست هایم را قطع کند، سپس از ترس من به درختی پناه برد و بگوید: در برابر خدا تسلیم هستم. آیا پس از گفتن این سخنان او را به قتل برسانم؟ پیامبر(ص) فرمود: او را نکش، چون اگر او را کشتی، همانند تو مسلمان است قبل از

کشته شدن و تو همانند او هستی قبل از گفتن شهادتین. (مسلم، 66) سیوطی در درالمنثور می نویسد: وقتی عقبه بن ابی معیط از سفر باز می گشت، غذایی تهیه می کرد و بزرگان قومش را دعوت می کرد. او با پیامبر زیاد رفت و آمد داشت. روزی از مسافرت برگشت و مردم و پیامبر(ص) را دعوت نمود. وقتی به غذا نزدیک شدند، حضرت فرمودند: من از غذای تو نمی خورم، مگر این که شهادت به وحدانیت خداوند و رسالت من بدهی. عقبه شهادتین را گفت. (سیوطی، 5/ 68؛ ابونعیم، 470؛ صالحی شامی، 2/ 468؛ مقریزی، 12/ 163؛ زیلعی، 2/ 458).

ابن شهر آشوب می نویسد: ابن عباس و ضحاک درباره آیه « وَ يَوْمَ يَعْزُّ الطَّالِمُ » (الفرقان، 27) می گویند: درباره ابن ابی معیط و ابی بن خلف که با هم دوستی بسیار نزدیک داشتند، نازل شده است، هنگامی که عقبه از سفرش بازگشت، به گروه بزرگان که پیامبر نیز در میان آن ها بود، غذایی داد. حضرت فرمود: من نمی خورم، مگر اینکه تو شهادتین را بگویی، عقبه هم شهادتین را گفت و حضرت هم از طعام او خورد. (ابن شهر آشوب، 118).

این روایت، نشان دهنده این مطلب است که پیامبر(ص) نهایت تسامح را در پذیرفتن افراد درون دایره اسلام داشتند و حتی اقراری ظاهری را ملاک مسلمان شدن می دانستند. از سوی دیگر، کفر امری باطنی است که جز خداوند کسی از آن آگاه نیست و صدور حکم تکفیر نسبت به یکی از مسلمانان امری بسیار خطیر است، پس چگونه می توان به این آسانی حکم تکفیر امت اسلامی را صادر کرد؟

از طرف دیگر، در اسلام این مسئله مورد قبول است که وقتی مجتهد یا حاکم شرع حکمی را صادر کرد و در آن باب اجتهاد نمود، اگر حکم صواب بود، آن مجتهد دارای دو اجر است و اگر دچار خطا شد، یک اجر دارد. این مطلب را علمای اهل سنت و حتی ابن تیمیه و اهل حدیث نیز قبول دارند و خود ابن تیمیه در صفحه 19، جزء سوم منهاج السنه این مطلب را آورده است. با استناد به این گفته ها، چگونه فرقه وهابی که بزرگان اهل سنت را قبول دارند، سایر طوایف مسلمان را کافر و مشرک می دانند و خون و ناموسشان را حلال می شمرنند؟

### بررسی عقاید وهابیت

از عقاید وهابیت که به صورت کلی می تواند مورد نقد و اشکال قرار بگیرد، اعتقاد خاص این فرقه در مسئله توحید در عبادت است. وهابی ها با داخل نمودن امور متعددی در معنای عبادت، دایره توحید در عبادت را آنقدر ضیق کرده اند که امکان عملی بر طبق آن را باقی نگذاشته است و در مقام عمل حتی خود آنان هم نمی توانند از موحدین در عبادت به شمار آیند. ابن تیمیه می گوید: عبادت اسم جامعی است برای هر چه خداوند آن را دوست داشته و می پسندد و این چیز می تواند در قالب گفتار باشد و می تواند به شکل عمل باطنی و ظاهری مثل نماز، زکات، روزه و حج، راستگویی، اداء امانت، صله ارحام از انسان صادر گردد. (سبحانی، 25).

آنان هر عملی را که حاکی از احترام و تعظیم غیرخدا باشد، موجب شرک و کفر می دانند و لذا به پیروی از این عقیده، شفاعت، توسل، تبرک زیارت قبور انبیا و اولیا و احترام به ارواح آنان، فرستادن صلوات با صدای بلند بر پیامبر اسلام خصوصاً در کنار قبر آن حضرت، جشن و شادی در میلادهای پیامبر و ائمه(ع) سوگواری در روزهای وفات و شهادت آنان و ساختن قبه بر قبور مبارک آنان و هر چیز دیگری که از احترام، تعظیم، تقدس آن ها چه در عمل و چه در قول حکایت بکند به اعتقاد وهابیت حرام و غیر مشروع بوده و اعتقاد به این امور و عمل به آن ها را باعث شرک و کفر می دانند. آیت الله سبحانی در تعریف عبادت می گوید: عبادت دارای دو رکن است یکی اینکه عمل و فعل از خشوع و خضوع و تذلل برخوردار باشد و دوم اینکه این عمل در برابر کسی

انجام بگیرد که اعتقاد به الوهیت و ربوبیت او وجود داشته است (سبحانی، 22). این نقد کلی بر وهابیت اجتناب ناپذیر است و سایر اشکالات جزئی و موضوعی آنان ناشی از همین انحرافات می باشد.

وهابیت نماز و دعا نزد قبور را منع کرده و آن عمل را شرک و کفر دانسته است. ابن تیمیه می گوید: هر زمان که صحابه نزد قبر پیامبر (ص) می آمدند بر او سلام می فرستادند و وقتی قصد دعا داشتند و رو به روی قبر شریف نبوی بودند، خداوند را نمی خواندند، بلکه از قبر برگشته و روی خود را به طرف قبله می کردند و سپس خداوند را می خواندند؛ به همین دلیل هیچ کس از پیشوایان گذشته نگفته است که نماز نزد قبور و مشاهد اولیا مستحب است و نیز نگفته اند که نماز و دعا در آنجا افضل از جاهای دیگر است. (ابن تیمیه، 159).

اول: عموم روایتی که نماز و دعا را در هر مکانی جایز می داند، بر جواز نماز و دعا نزد قبر پیامبر (ص) و قبور انبیا و صالحان نیز دلالت می کند. لذا حکم به جواز به جهت آن عمومات و اطلاقات است.

دوم: آنچه از دین فهمیده می شود این است که نماز و دعا و حتی مطلق عبادات در هر مکانی که شرف و احترامش از شرع رسیده باشد، رجحان دارد. از طرفی شرف هر مکان به کسی است که در آن مکان قرار دارد و شرف و احترام قبر به آن جسد مبارک و پاکی است که در آن جای گرفته است. آیا از نظر شرع قبر پیامبر (ص) شرفی ندارد؟؟ سوم: سیره حضرت زهرا (س) برخلاف رأی وهابیت است. او قبر عمویش حمزه را در هر روز جمعه زیارت می کرد و در کنار آن نماز می گزارد و گریه می کرد (صنعانی، 3/ 574؛ حاکم نیشابوری، 1/ 377؛ بیهقی، 4/ 131). گفتنی است حضرت زهرا (س) هم از بزرگان صحابه به شمار می آید، هم معصوم است. چهارم: سیره مسلمین از زمان رسول خدا (ص) تاکنون بر این امر بوده که به دعا و نماز نزد قبور صالحان و مؤمنان می پرداختند.

طبری می گوید: وقتی عمر با اصحابش برای انجام حج خارج شد، پیرمردی به او استغاثه کرد. وقتی عمر از حج برمی گشت، در منزلگاه (ابواء) از آن پیرمرد خبر گرفت و فهمید که آن پیرمرد در گذشته است. طبری می گوید: گویا عمر را می بینم که وقتی این خبر را شنید، از جای برخاست و با گام های بلند به سوی قبر رفت، سپس نماز بر او گزارد و قبر را در آغوش گرفت و گریست. (طبری، 2/ 230).

### نتیجه گیری

بنابراین همانطور که آیات و روایات مورد استناد وهابیان، مورد بررسی قرار گرفت، مشخص شد که دلایل و مستنداتشان سست است. آن ها به آیات و روایاتی استناد کرده اند که خود آن آیات و روایات ناقض ادعای آن هاست و آن ها سعی می کنند با مغالطه، نظرات و اعتقادات خود را بر دیگر مسلمانان تحمیل کنند. لذا کسانی را که اعتقادات آن ها را قبول نکنند، مشرک و مهذور الدم می دانند و از آن جا که در برخی موارد با اهل سنت مشترکاتی دارند، بیشترین توجهشان به شیعه می باشد

قرآن کریم، 2. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، اجتماع الجیوش الاسلامیه، بیروت، دارالکتب العلمیه بی تا، 3. مقریزی، امتاع الاسماع، تحقیق و تعلیق: محمد عبدالحمید النمیسسی، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1420ق. 4. ابن قیم، محمد بن ابی بکر، توضیح المقاصد، بیروت، المکتب الاسلامی، 1404ق. 5. زیلعی، تخریج الاحادیث و الآثار، تحقیق: عبدالله بن عبدالرحمن السعد، ریاض، دار ابن خزیمه، 1414ق. 6. ابن کثیر، اسماعیل بن عمرو، تفسیر

القرآن العظیم، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1419ق.7. ابن مرزوق، ابوحامد، التوسل بالنبی و بالصالحین، استانبول، 1986م/1407ق.8. خلف، حسین، شیخ خزعل، تاریخ الجزیره العربیه فی عصر الشیخ محمد بن عبدالوهاب (حیاه الشیخ محمد بن عبدالوهاب)، بیروت، 1968م/1388ق.9. ثعلبی، تفسیر الثعلبی، مراجعه و تدقیق الاستاذ نظیر الساعدی، چاپ اول، بیروت- دار احیاء التراث العربی، 1422-2002م.10. ابن عبدالوهاب، سلیمان بن عبدالله بن محمد، تیسیر العزیز الحمید فی شرح کتاب التوحید، مکتبه الرياض الحدیثه، 1420ق.11. قرطبی، ابوعبدالله محمد بن احمد، الجامع لاحکام القرآن، بیروت، دارالکتاب العربی، 2001م.12. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالمعرفه، 1412ق.13. الجامع الصغیر، ج1، چاپ اول، بیروت، دارالفکر للطباعه و النشر و التوزیع- 1401-1981م.14. وهبه، حافظ، جزیره العرب فی القرن العشرين، قاهره، 1387ق/1967م.15. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، 1404ق.16. یاسینی، ایمن، الدین و الدوله فی المملکه العربیه السعودیه، ترجمه به عربی، دکتور کمال الیازجی، دارالساقی، 1978م.17. ابونعیم، احمد بن عبدالله، دلائل النبویه، بغداد، مکتبه النهضه، 1363ق.18. طبری، احمد بن عبدالله، ریاض النظره فی مناقب العشره، بیروت، دارالمعرفه، 1418ق.19. آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1415ق.20. ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، زاد المسیر فی علم التفسیر، بیروت، دارالکتاب العربی، 1422ق.21. زادالمعاد، ابن قیم، محمد بن ابی بکر، بیروت، مؤسسسه الرساله، 1407ق.22. ابن تیمیه الحرانی، احمد بن عبدالحلیم، زیاره القبور و الاستنجا بالمقبور، الرياض، الاداره العامه للطبع و الترجمه، 1410هـ.23. امین، سعید، سیره الامام الشیخ محمد بن عبدالوهاب، مکه، 1384ق.24. ابی داود سجستانی، ابن الاشعث، سنن، تحقیق و تعلیق: سعید محمد اللحام، دارالفکر للطباعه و النشر و التوزیع، 1410ق-1990م.25. بیهقی، سنن الکبری، دارالفکر، بی تا.26. صالحی شامی، سبل الهدی و الرشاد، تحقیق و تعلیق: شیخ عادل احمد عبدالموجود، الشیخ علی محمد معوض، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1414-1993م.27. شیانی سرخسی، محمد بن الحسن، شرح السیر الکبیر، تحقیق دکتر صلاح الدین المنجد، مطبعه مصر، 1960م.28. مقدسی، عبدالرحمن بن قدامه، الشرح الکبیر، بیروت، دارالکتاب العربی للنشر و التوزیع، بی تا.29. مسلم بن حجاج، صحیح، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، بی تا.30. بخاری، محمد بن اسماعیل ابراهیم، صحیح، تاشکند، 1394ق.31. قزوینی، سید محمدحسن، فرقه وهابی و پاسخ به شبهات آن ها، ترجمه علی دوانی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، 1366ش.32. سبحانی، جعفر، فی ظلال التوحید، مؤسسسه امام صادق(ع)، 1412ق.33. زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت، دارالکتاب العربی، 1407ق.34. بهوتی، منصور بن یونس، کشاف القناع، تقدیم: کمال عبدالعظیم العنانی/ تحقیق: ابوعبدالله محمد حسن اسماعیل الشافعی، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1418ق-1997م.35. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، نجف اشرف، المکتبه الحیدریه، 1956م.36. الصنعانی، عبدالرزاق، المصنف، بی جا، بی تا.37. حاکم نیشابوری، المستدرک، تحقیق: یوسف عبدالرحمن المرعشی، طبعه مزیده بفهرس الاحادیث الشریفه، بی تا.38. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، بیروت/ دمشق، دارالعلم/ الدار الشامیه، 1412ق.39. ابن تیمیه، احمد عبدالحلیم، مجموع الفتاوی، بی جا، بی تا.40. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، منهاج السنه، بولاق مصر، مطبعه کبرای امیری،

1321ق.41. بن باز، عبدالعزيز بن عبدالله بن عبدالرحمن، تحفه الاخوان، ریاض، 1418ق.42.  
بن باز، عبدالعزيز بن عبدالله بن عبدالرحمن، مجموع فتاوی و مقالات متنوعه، جمع و اشراف  
محمد بن سعد الشویعر، الرياض، دارالقاسم، 1420ق.43. هیثمی، مجمع الزوائد، بیروت،  
دارالکتب العلمیه، 1408-1988م.44. ابو یعلی الموصلی، مسند ابی یعلی، دارالمأمون للتراث،  
1408-1988م.45. شوکانی، محمد بن علی بن محمد بن عبدالله، نیل الاوطار، بیروت،  
دارالجمیل، 1973.